



۱۱۱

ایرج اسکندری : داروی اعتراف

+

اسماعیل خوئی : سنجشش (برای آقای احسان طبری)



فصلی در گل سرخ

ایرج اسکندری، اسماعیل خوبی، آفاق، اسماعیل وفا
یغمایی، باقر مومنی، جلال طالبانی، خسرو گل سرخی
سیبین بهبهانی، عاطفه گرگین، علی میر فطروس، م.
سحر، منوچهر هزارخانی، نعمت آزر، ناصر پاکدامن

فصلی در گل سرخ

xalvat.com

دبیر نشریه عاطفه گرگین

دوره جدید - جلد (۱)

۱۳۶۴

تابستان



Xalvat.com

فهرست مطالب

عاطفه گرگین	۱- ۳۳ پرسش
منوچهر هزارخانی	۳۳ پاسخی
ایرج اسکندری	۲- داروی اعتراف
اسماعیل وفا یغمائی	۳- تراژدی
	بانظری به سرنوشت حزب توده
اسماعیل خوئی	۴- سنجش
	برای احسان طبری
	۵- مصاحبه عاطفه گرگین با جلال طالبانی
علی میوفطروس	۶- نهضت سرخ جامگان
ناصر یاکد امن	۷- گفتار سیاسی خمینی / حزب الله
	رحمت، زحمت و معرفت الله
باقر مومنی	۸- قصه بابابزرگ
نعمت آزم	۹- میان بودن و ناهودن
م . سحر	۱۰- رویا
آفاق	۱۱- از " بند "
عاطفه گرگین	۱۲- آی میهنم
سیمین بهبهانی	۱۳- کولی " ۸ "
خسرو گل سرخی	۱۴- پرند ه خیس



ایرج اسکندری

داروی اعتراف*

Xalvat.com

پیدا کردن جزئیات علل جریان شکست و ضعف اخیر رهبران حزب توده مشکل است بخصوص که من در خارج بوده ام ولی من بطور کلی علت عمده این جریان را دینی ایمانی می بینم. هرکس طبری یا کیانوری را از نزدیک شناخته باشد می داند که اینها اصلاً "به کمونیسم عقیده ندارند". کاریجائی رسیدند بود که غلام یحیی، که خودش آدم ارتدکسی است در مورد کیانوری به خود من می گفت که این کمونیست نیست، این آنارشیست است البته آنارشیست بودنش هم معلوم نیست اما آنچه معلوم و مسلم است اینست که آدم بی ایمان و اپورتونیستی است. اپورتونیست بتعام معنا، باین معنا که هر جا باد بیاید بادش بدهد. کاراکتر و تربیت خانوادگی و اجتماعیش هم طوری است که به کسانی که ضعیف باشند زور میگوید و با فشار و هارت و پورت با آنها رفتار میکند و در مقابل قدرت هم چنان تسلیم است که آن سرش نا پیدا است. او آدم ترسوئی هم هست. اینها را بنده شخصاً میدانم. رفقا هم میدانند که من همیشه و بکرات گفته ام که این آدم علموغم هارت و پورت ظاهری بسیار ترسو است. ایشان تز دکترایش را، که دکترای مهندسی است، در سال ۱۹۳۹، یعنی در بحبوحه جنگ و موقعی که رضاشاه با هیلتز ساخته

* عنوان تیتراژ "فصلی در گل سرخ" است.



Xalvat.com

بود ، در آخن ، در اس ۳ شاپل ندراند ه بود . سحه ایس
 تزا برای من فرستاده اند * در آنجا صاف و ساده طوری
 برداشت کرده که گویا تاریخ ایران بارشاه شروع شده است
 و از خود رضاشاه هم بعنوان يك نابغه تجلیل کرده است . در
 گذشته ما هروقت تزا اورا میخواستیم ببینیم مخفی میکرد و من بعد -
 هافهمیدم که علت این اختفا چیست . تزه های همه درد سترس
 بود ولی تزکیانوری درد سترس مانبود . وضع اورا در روزهای اول
 زندگی حزب همه میدانند . در آن زمان يك روزنامه ای بود
 باسم " مردم " آنستی فاشیست . این روزنامه غیراز " نامه مردم "
 بود که مدیریتش " باراد منش بود . مدیر این روزنامه " صفر نوعی "
 بود . مسئولش هم " عباس نراقی " بود که از طرف ما تعیین
 شده بود . او آلا ن زنده و اینجاد ریاریس است . اگر اورا
 دیدید میتوانید از او پرسید . یکبار کیانوری به اداره ایس
 روزنامه رفته بود و به " عباس نراقی " گفته بود : این چیزها
 چیست که مینویسید . هیتر میآید همه تان را در میزنند " و
 روزنامه را گرفته و پاره کرده بود . تهدید کرده بود که پدرتان
 را در می آورند . این حادثه مربوط به سال ۱۹۴۱ یا ۱۹۴۲
 ویش از جنگ استالینگراد بود . رضاروستا براساس يك تئوری
 که خودش داشت میگفت کیانوری جزء کمونیست های بعد از
 استالینگراد است . اومیگفت عده ای بودند که تا وقتی آلمانها
 شکست نخورد ه بودند طرفدار فاشیسم بودند و بعد از حادثه
 استالینگراد کمونیست شدند . این مطلب را البته روستامی -
 گفت و غلط هم نمیگفت برای اینکه کیانوری و بعضی های دیگر
 درست بعد از این حادثه آمدند و عضو حزب شدند . کیانوری
 البته حالا برای خودش يك بیوگرافی درست کرده و مدعی شده

* يك نمونه كوچك از این تز ضمیمه این گفتار است .



که گویا با کمونیست های اروپا مربوط بود ه . البته تزش نشسا ن مید هد که با کجا مربوط بود ه است . من آدمی به دروغگوئی او ند ید ه ام . آخراینها همه اش علامت بی ایمانی است . این آدم جلوی روی شما ، در جلسه مطلبی رامیگوید ، د ود قیقه بعد که استدلال میکنی تامی بیند که ممکن است در برابر استدلال مجا شود میگوید من چنین حرفی نزد م وجلوی همه تکذیب میکند . او همیشه میگفت من سند نمید هم برای اینکه بتواند حرفش را تکذیب کند . از چنین آدمی ، کمونیست که سهل است ، هیچ عقیده سیاسی ، جزاپورتونیست ، در نمیآید . لذا برای او این مسئله که از خمینی تبعیت بکند ، نوکری بکند ، هر چه بگویند قبول بکند برای او یک مطلب بسیار عادی بود . او دچار این اشتباه و ایلسوزیون بود که اگر این تعلق ها را گفت خمینی او را به مقامات دولتی میرساند . کلاویژ که کرد است و عضو کمیته مرکزی بود والان در زندان است یک روز در لایبزیك پیش من آمده بود . به او گفتم آخراین سیاست چیست ، از این افتضاح تر که دیگر نمیشود . روزنامه ، که خمینی نامه شده ، من نمیدانم این دیگر چه جور حزبی است . گفت خواهید دید . بهمین زودی خمینی ، کیانوری را خواهد خواست و اورانخت . وزیر خواهد کرد . گفتم واقعا اگر شما این عقیده را دارید خاک بر سرتان ، آخر چطور ممکن است آدم بتواند چنین فکری بکند . ببینید چه تلقینی به او کرده بودند که این آدم با سواد و چیز فهم باورش شده بود . گفتم تو واقعا این حرفها را باور میکنی ؟ این مرد کسی است که از روز اول میگفت حزب کثیف توده ، حالا این آدم با حزب توده و با کیانوری کنار میآید ؟ مگر عقلش کم است ؟ گفت خواهی دید . یکی دیگر پورهرمرزان است . آن بیچاره هم الان در زندان است . بنظرم آدم بدی نیست . او کسی است که تعدادی از کتاب هارا ترجمه کرده است ، آدم کم فهمی هم



نیست ، البته همیشه سرش به يك جاهائی وصل بوده است .
 در همین جریان اعترافات و ادگاہ حرفی زد که من چون او را
 خوب می شناسم میدانم از سوز دل گفته است . او گفت خلاصه
 کاری کردید که هم خودتان را سوزاندید و هم پدر ما را آوردید .
 گفت : شما ما را بد بخت کردید و به این روزانید اختیاد . او هم
 یك روز را بی زیک پیش من آمد و طبق معمول بحثمان در گرفت .
 به او گفتم تو هم عقیده ات اینست که واقعا این اوضاع بالا خره
 به جایی میرسد ؟ و این زمانی بود که روزنامه راهم بسته بودند .
 گفتم اینها یواش یواش دارند به حزب حمله میکنند . شماها
 آخر چه فکری کرده اید ؟ گفت درست است که الان دارند حمله
 میکنند ولی ما گمان نمیکنیم که بتوانند به حزب حمله جدی بکنند .
 پرسیدم چرا ؟ علتش چیست ؟ گفت نه دیگر ، بالا خره کار حساب
 دارد . اگر بخواهند چنین کاری بکنند ایران تجزیه میشود .
 گفتم یعنی چه ؟ یعنی میگوئی اتحاد شوروی محض خاطر تو
 میآید به ایران لشکر میکشد ، ایران تجزیه میشود یعنی چه ؟
 اینطور به کله اینها فرو کرده بودند که شوروی چنان پشت سر
 ماست که اگر بخواهید به ما کج نگاه کنید میآید و همه تان را
 میخورد و میزند و تجزیه میکند و نمیدانم چکار میکند . این اساسا
 سیستم کار خود کیانوری بود . من او را امید یدم و میشناختم . هر
 وقت کمیت استرالیا لندن میشد فورا میگفت آقا ، روزنامه
 پراود را رابیاورید . بطوریکه من یکبار در هیئت اجرائیه گفتم
 رفقا ، اگر قرار است روزنامه پراود سیاست حزب ما را معلوم
 بکند ما دیگر احتیاجی به هیئت سیاسی و هیئت اجرائیه و
 هیئت دبیران نداریم . خوب ، دوسه نفر از رفقا را ، که روسی
 خوب بلدند ، مامور کنیم هر روز ، روزنامه پراود را ترجمه کند ،
 بگذارد روی میز همه رفقا ، قضیه حل میشود . این چیه
 سیستمی است ؟ البته همه زیور خنده زدند . گفتم این حرفها

چیست ؟ پراود این رانوشته ، پراود آنرانوشته . اینکسه استدلال نمیشود . من به تومیگویم اینطور . اگر غلط میگویم خوب ، آنرا رد کن . میخواهم بگویم که این کیانوری یک چنین تیبی است . راجع به او از این بیشتر هم میشود گفت . او آدم حقه باز هشت هم اندازی است ولی البته باید گفت که برای کاری که برعهده اش گذاشته بودند آدم بسیار مستعدی بود ، منظورم تشکیلات دادن ، امانه بمعنای حزبی کلمه است . درست کردن تشکیلات برای توطئه گری است . برای توطئه کردن ، برای دسته بندی ، برای مقاصد خودش آدم بسیار واردی است . بنابراین چیزی که در کار اکثر این آدم وجود ندارد ، و من میتوانم کاملاً در باره آن شهادت بدهم ، یک زره ایمان است . یک زمانی طرفدار مائوتسه تونگ بود ، همین که دید هوا پس است از طرف دیگر افتاد . در اینموم چهارم جهان شاهلو ، که خاطرات خودش را در آن ریاچان در یک کتاب نوشته و چاپ کرده ، خطاب به کیانوری گفت : " یک دست نارنجک ، یک دست کتاب مائوتسه تونگ . " بهمین دلیل کیانوری با او کاردینیر بود . او اصلاً از دست کیانوری فرار کرد . میترسید کلکش را بکنید .

اما راجع به طبری . حتی خود کیانوری هم عقیده اش این بود که او ضعیف ترین آدم است . وقتی ماراد رزمان رضا شاه گرفتند ، طبری جوان هجده ساله ای بود . یک کشیده که به او زدند از سیرتا پیاز هرچه میدانست همه را گفت . البته چیز زیادی نمیدانست ولی در همان حد که میدانست باعث شد پنج ، شش نفر گریبفتند . بعد او را در سلول " فروهید " انداختند . " فروهید " شوهر خواهر " روستا " بود که " گروه رشتی ها " و از جمله " رادمنش " ، را بوداده بود . رادمنش را یک ماه قبل از ما گرفته بودند . هیچ ارتباطی با موضوع پنجاه

وسه نغزند اشت و پروند ه^ه اورا بعد ا^ا با ما قاطی کردند .
 فروهید برای اینکه کاری بکنند که عفویش بکنند از فاشیسم
 طرفداری میکرد و میگفت من طرفدار هیتر و فاشیست هستم .
 طبری را در سلول او انداختند . بعد از دوسه روز طبری فاشیست
 شد . بعد از اینکه او را از سلول فروهید به فلکه و پیش ما آوردند
 متوجه شد که جریان طور دیگری است و بعد دوباره کمونیست
 شد . این آدم محفوظاتش بیشتر از معقولات و فهمش است .
 او هیچوقت خودش را استدلال نمیکند . همیشه میگوید رفیق
 فلان اینطور گفته است . یک زمانی از مائوتسه تونگ خیلی
 سیتاد میآورد . اینطور کارها برایش آسانست . بد حرف نمی
 زند ، خوب هم مینویسد . این ظواهرش حلب میکند ولی آدم
 دورو ، مذذب و از نظر اخلاقی بسیار عقب افتاده است .
 جرات هیچ کاری را هم ندارد و بی اندازه ترسو است . جرات
 اینکه حرفی بزند که به کسی بر نخورد ندارد . از کیانوری که
 مثل سنگ میترسد . حتی جلوی رادمنش هم چیزی نمیگفت که
 به او بر نخورد . در صورتیکه رادمنش آدم بسیار نرمی بود و کاری
 هم بزد کسی نمیکرد . وقتی من در بیرون حزب بودم ، طبری
 همیشه پیش من میآمد و از کیانوری بیخ گوش بد گوئی میکرد .
 بالاخره یک دفعه به او گفتم رفیق طبری ، اگر به این حرف
 هائی که میزنی بر راستی عقیده داری چرا در جلسه نمیگوئی ؟
 من که چندین بار پیشنهاد کردم که این آدم را از اس تشکیلات
 بر داری و هر دفعه اولین کسی که رای مخالف داد تو بودی . تو
 که این حرفها را میزنی پس چرا بایستد او را میدهی ، و حالا هم
 میآئی در گوش من پچ پچ میکنی . اینجا در اطاق من که فایده
 ای ندارد . گفت : " اینها را به شما میگویم که شما بگوئید . "
 گفتم : " منکه آقا ، هر روز میگویم ، شما بید که باید مرا تائید بکنید و
 دنبال من بیایید . بعلاوه او آدم حقه ایست و تند بزش در



اینست که باشما کمال دوستی میکند وبعد میباید پشت سرستان بدگوئی میکند*. من این حرکت را مکرر از او دیدم. مثلاً از خود من و راد منش پشت سر ما بد میگوئی، البته از راد منش و رابرا بر من جرات نمیگردد بد بگوئی ولسی پیش ر دیگران از او بدگوئی میکرد. او از طرف راد منش کامبخش بود برای اینکه هر دو آنها يك نقطه مشترک داشتند و آن این بود که هر دو شان در زندان ضعف نشان داده بودند. کامبخش تمام آنهایی را که در زندان ضعف نشان داده بودند و بر خودش جمع کرد و با مقامات معینی هم مربوطشان کرده بود. گفتم که او بسیار ترسو است ولسی يك بار پیشنهادی کرد که اسباب خنده همه شد. موقعی که راد منش و بیواول حزب و مسئول تشکیلات بود، چون بخوبی میدانست که ما قبول نمیکنیم، به هیئت راد منش نامه نوشت که ما بفرستید به ایران بروم و در آنجا فعالیت حزبی بکنم. حتی کامبخش هم از این پیشنهاد خنده اش گرفت و گفت آقا، ما این آدم را کجا بفرستیم. يك شعری هست که درباره صمصام بختیاری گفته اند. میگوید:

گویند نزد شه شد صمصام بختیاری
لب از حرارتش خشک اشک از او دید هجاری
شه گفت چیست مقصود گفت اختیار خواهم

خندید زیر لب شه، گفت اختیار داری حالا موضوع طبری بود. راد منش گفت خوب آقا، حالا باشد، ما رسیدگی میکنیم. حتی خود کیانوری هم يك وقت میگفت ما از این پیشنهاد طبری سرد رنیاوریم. او آدم بسیار متعلقی بود. مثلاً تعلق از مریم فیروز میگفت. کتاب چهره های درخشان نوشته مریم فیروز راپنهانی از من، به طبری داده بودند. خوانده بود و تأیید کرده بود و چون مسئول تبلیغات بود چاپش کرده بودند. من بعداً متوجه شدم، پرسیدم آقا، این کتاب



ها چیست که چاپ میکنید ؟ این یارو، نوشته در میان چهره - های درخشان ، پدر من از همه درخشان تر بوده . این که برای فرمانفرما تبدیلیات کرده است . آخر این چه حزبی است ، چه کسی گفته این چیزها را بنویسید . گفتند رفیق طبری مسئول تبدیلیات است و تأیید کرده . به او گفتم رفیق طبری ، آخر این چیست که چاپ کرده اید ؟ گفت والله من متوجه نشدم . گفتم آخرد را اینجا از حضرت الدوله و از شیخ فضل الله نسوری تعریف شده ، اینها به حزب ما چه مربوط است . نصرت الدوله وزیر خارجه ای بوده که قرارداد با انگلیسیها را امضا کرده و با شوق الدوله دو بیست هزار لیره پول گرفته است . حالا چون برادر مریم فیروز است نمیشود که حزب او را معرفی کند طبری هم یکی از سیاست هایش این بود که عده ای را در خودش جمع کند . خانمش البته خانم محبوب و بسیار خوبی است . ولی او هم مثل مریم فیروز بیا و برو داشت . مریم فیروز در برلن یک جریان مخصوصی برای خودش درست کرده بود و اشخاص مختلف دور و برش بودند . بهر حال این سعی میکرد با صحبت درباره " شعروهنر " عده ای مرید برای خودش درست کند ولی انترسان اینست که همه اینهایی که مرید او میشدند بعد از مدت کوتاهی به ماهیت امی میبوردند . در خارج که اینطور بود . بصورتی که هر کدام از اینها را که میدیدم وقتی حرف طبری بمیان میآمد پوزخندی میزدند . از نظر عقیده هم او بنظر من بکلی آدم بی عقیده ای بود . همیشه حرفهای دیگران را تأیید میکرد و به همه میگفت با تو موافقم . مثلاً اگر کسی راجع به شوروی ها حرف بدی میگفت او هم می - گفت آری راست میگوئی و بعد توضیح میداد . این حرفهایی که در تلویزیون گفته در حقیقت حرفهایی است که همیشه می - گفته و هیچ حرف تازه ای نزرده است . آنموقع آهسته به



اشخاص میگفت حالا علنی گفته است . البته درعین حال میگفت هرچه رفقای شوروی بگویند من با آن موافقم . یکبار گفته بود من با اینکه از نظر زندگی و شیوه فکر با اسکندری موافقم ولی همیشه به کیانوری رای داده ام . من به او گفتم نمیخواهد به من رای بدی ولی اگر با کیانوری موافق نیستی چرا به او رای میدی ؟ گفت آخر رفقای شوروی او را تأیید میکنند . اول کسی هم که به عزل رادمنش رای داد ، او بود . در همان موقع میخواستند کیانوری را بیاورند و در واقع من مانع این کار شدم . برای اینکه آن موقع هنوز اینقدر آب توی کمیته مرکزی نریخته بودند . آن موقع سه بار رای گرفتند که کیانوری رای بیاورد ولی بیش از هفت نفر به او رای ندادند که با خودش میشد هشت رای . خود رادمنش هم میدانده که اگر من جلونمیآدم و کنار میگیرم او انتخاب میشد . وقتی رادمنش معزول شد کیانوری در گوش او گفت نمیدانی چقدر خوشحالم که ترا امروز اینطور زیور می بینم و رادمنش تا آخر عمر این بی اخلاقی او را فراموش نکرد . این طبری هم از نظر اخلاقی آدم بسیاریا عینی است . من نمیخواهم بعضی مسائل را مطرح کنم برای اینکه واقعا خودم خجالت میکشم ولی این مطلبی که میخواهم بگویم در صورت جلسات هم هست . يك وقتى ما کلاسی درست کرده بودیم و قرار بود که طبری به دخترهای مهاجرین مقدمات مارکسیسم یاد بدهد . یک دفعه با خبر شدیم که به یکی از این دخترها تجاوز کرده است . ما میخواستیم قضیه را علنی کنیم ولی سخت به دست میآفتاد . کامبخش هم گفت علنی شدنش صورت خوشی ندارد . بعلاوه ما بخاطر آبروی همان دختر موضوع را مخفی نگاه داشتیم . ولی طبری رافرستانیم بلفارستان که دیگر در آلمان نباشد . حدود ده ماه آنجا بود . بالاخره اینقدر این در روان در زد تا بالاخره برگشت . میخواهم



بگویم از نظر اخلاقی آدم بسیار پستی است. راجع به زندان هم من خجالت میکشم چیزی بگویم. در زندان وضع خاصی داشت که جهان شاهلو در کتابش اشاره ای به آن کرده است و من نمیخواهم وارد آن صحبت هابشوم .

دیگران هم بطریق دیگر. مثلاً منوچهر بهزادی. اگر درست بخواهیم بگوئیم او یکی از آن آدمهای کاربر پست است، آن چیزی که در روسی به آن میگویند آپاراتچیک. از آنهاست که میگوید هرکس در راست مار الانیم، هرکس خراست ما پالانیم. میزانی هم که من نسبت به او اساساً تردید دارم که این آدم عامل کیست. علیوغم اینکه حالا میگویند برای اینها پیشنهاد اعدام هم کرده اند ولی من گمان نمیکنم با شخص او کاری داشته باشند برای اینکه او با ما موریت معینی داخل در حزب توده شده است. در جریان دستگیری خسرو روزه من اساساً به اوشک دارم. باکمک سازمان امنیت رل خیلی مهمی بازی کرده است. اینها البته مسائلی است که مخفی مانده و هنوز رونشده است. برای اینکه نخواستند جلوی آنرا گرفته اند و گرنه همین افسرهائی که سالها در زندان بودند وقتی در زمان بختیار از زندان آزاد شدند، گایگیک آوانسیان را پیش من فرستادند. او به استراسبورگ آمده بود و از آنجا پیغام فرستاد که رفقا مرا مامور کرده اند که من با شما ارتباط بگیرم به شرط آنکه کیانوری نفهمد. من مطالب بسیار لازمی دارم که باید به شخص شما بگویم. ترتیبی داریم که طوری به لا پیزیک بیاید که کسی نفهمد. گفت رفقای افسرمان، یعنی همیمن عمومی و رفقای پیش گفته اند که ما لا ثلی در زندان بدست آوردیم که این میزانی آدم مشکوکی است و پیغام داده اند که به او اعتماد نکنید. خواهش میکنم توجه داشته باشید. من گفتم اگر رفقا دلشان میخواهد که تکلیف این قضیه معلوم بشود که من



مجبورم این را در هیئت احرائیه مطرح بکنم ، کیانوری هم که در آنجا نشسته و نمیشود کاری کرد که او نفهمد . گفت من نمیدانم رفقا گفته اند که این مطلب را فقط رفیق ایرج باید بداند . من به او گفتم که این حرفها را بنویسد . او هم نوشت . وبعد هم صغری را ، که حالا در بیرون حزب شده ، صدا زد م . برای اینکه شاهد داشته باشم به گایک گفتم این حرفها را جلوی این رفیق هم بگو . او هم مطلب را عینا " تکرار کرد ، صغری هم یسار - داشت کرد . میدانستم که او مطلب را به مقامات معینی خواهد رساند . من که خودم نمیتوانستم این کار را بکنم ، پیش خودم گفتم بگذار او این کار را بکند . اوحتما " گزارشش را داده و لابد به او گفته اند خفه شو!

وقتی به تهران آمدیم یکبار من در جمع این افسرها ، که کی منش و عموی و باقرزاده و غیره جمع بودند و خاوری هم بود ، گفتم رفقا ، من سردر نمیآورم . شما به من پیغام دادید که این آدم را بیا و تاکید کردید که کیانوری در جریان قرار نگیرد و خواستید که ایشان از کار برکنار شود ، حالا در اینجا آمده اید و خودتان عضو هیئت اجراییه شده اید و با همین شخصی که آن پیغام را در باره اش داده اید و مسئول تشکیلات کل حزب است همکاری میکنید . گفتم یا آن حرفهایی که میزدید غلط بود و یا اگر صحیح بوده من دلیل وضع فعلی را نمیفهمم . همه سکوت کردند . وقتی از جلسه بیرون آمدیم گایک مرا به خانه رساند . او در آن موقع شوfer بود . در راه به من گفت رفیق ایرج میخواهم از شما خواهش بکنم . این موضوع میزانی را دیگر در جایی مطرح نکنید . پرسیدم چرا ؟ گفت لا اقل از قول من مطرح نکنید . گفتم نمیفهمم . مگر این رفقا ترا ما مورنکردند که بیایی آن حرفها را به من بگویی . گفت چرا . من که همه آن حرفها را به شما گفته ام و همه را هم نوشته ام ولی حالا خواهش



میکنم این را دیگر رجائی نگویید . گفتم میتوانم راجع به اینکه تو آمد ه ای و این حرفها را به من گفته ای میتوانم چیزی بگویم ولی درباره این مطلب نمیشود ساکت ماند ، بهمین دلیل هم یکی دوبار دیگر من این موضوع را مطرح کردم . حالانکه اسم همین افسرها به گاگیک گفته بودند که کوتاه بیاید یا از جای دیگری گفته بودند . البته میتوانم حدس بزنم جای دیگری کجاست ولی مطمئن نیستم .

یکی از دیگر زاینها آدمی است مثل انوشیروان ابراهیمی که او را هم غلام یحیی برای هیئت اجرائیه معرفی کرده است . او از اول ، یعنی از همان آذربایجان شوروی سرش به يك جایی بند بود . و اگر غلام یحیی و کیانوری متغفا* زیرالش را نگرفته بودند کاره ای نبود . او يك دانشجو بود ، درسش را تمام کرده بود و تزش را هم تازه راجع به فراکسیون حزب توده در مجلس چهارم هم نوشته بود .

اینکه من مرتب مثال میزنم برای اینست که وضع را بطور کلی توضیح بدهم . البته در میان اینهایی که الان در زندانند آدمهای باایمانی هم بودند . از جمله ملکه* محمدی که میتوانم بگویم تا آن اندازه ای که من میدانم واقعا* زن خیلی محکم و باایمانی است . یا مثلا* فاطمی (نیک آئین) . یکی از عوامل فاسد کردن این آدم ها خود طبری بوده است . متاسفانه در دوران کیانوری کله* آنها را از این حرفها پر کردند . منتها بسا همه* اینها اشخاص باایمانی هم در این میان هستند . یکی دیگر ناظر است که الان در زندان است . او از افسران سابق و آجودان شاه بوده است . او میگفت وقتی بعد از لور رفتن سازمان افسران ما مخفی شدیم کیانوری پیغام داد برو خودت را معرفی کن . من اعتراض کردم و گفتم من آجودان شاه بوده ام ، همیشه شش قدم پشت سر او راه میروتم و او به من با اعتماد



و اطمینان نگاه میکرد . حالا اگر من بروم خودم را معرفی کنم هیچ تردیدی نیست که مرا اعدام میکنند . حتی یکی دو بار هم قبلاً" توسط کیانوری به حزب پیغام داده بود که اگر میخواهید من میتوانم شاه را بزنم برای اینکه من همیشه پشت سراوهستم و راحت میتوانم او را بزنم . این ناظرآدم با ایمانی است ولسی شخصاً" آدم عامی و بیسواری است . حتی ایمانش جنبه مذهبی دارد . مثلاً" اگر یکوقت من از چیزی در جمهوری دموکراتیک آلمان انتقاد میکردم او ناراحت میشد . میگفت رفیق ایسرج ، شما دگرگوئید . میگفتم من نگویم یعنی چه ، اگر بگویم مثلاً" فیلمشان بد است اینکه دگر به سوسیالیسم صدمه نمیزند . بهر حال کیانوری دستور داده بود که افسران بروند خودشان را معرفی کنند و تئوریش هم این بود که هر قدر زیاد تربیگرند کمتر خواهند کشت . بنظر میآید که شاید این تئوری هم از عواملی بوده که علاوه بر بی ایمانی تاثیر داشته . احتمال می رود پیش خود حساب کرده که اگر همه را بگیرند و همه بیایند و اعتراف کنند از مسئولیت او کم میشود . از لحاظ خارج هم میگویند پدر همه را آورده اند و همه اعتراف کرده اند . از نظر دیگر هم این همان تئوری کیانوری است که اگر عدد زیاد بشود کمتر میکشند یا اصلاً" نمیکشند . اینهم میتواند عاملی برای این اعترافات باشد . اما قضیه" دوا و این حرفها بگلی مزخرف است . من در جلسه" با اصطلاح پلنوم هجد همشان ، که ما راهم در آن دعوت کرده بودند ، گفتم آقا ، این چطور اروعی است که به یکی بد هند زیاد حرف میزند به یکی دگر بزندان کم حرف میزند . ثانیاً" امکان دارد که به یکی دوا بزنند که اراده اش تخذیر بشود و راستش را بگوید و نتواند مقاومت بکند . اما دگر دوا و انوکسیون استدلال تا بحال ندیده بودیم که به کسی بزنند که استدلالش خوب بشود . اینها برای صحت اظهارات خودشان



مرتب دارند استدلال میکنند ، این را دیگرمانشنید ه بودیم .
 من سابقاً هم گفته ام . برای شکست وضعف های این
 افراد و فرض بیشترنمیشود کرد . اساس اعترافات را کیانوری
 کرده و دیگران را هم وارد به اعتراف کرده ، باین ترتیب که
 یا اعترافات او را ضبط کرده اند و در تلویزیون به زندانیان دیگر
 نشان داده اند که بفرومائید . یا خودش را پیش زندانیان
 برده اند و او به آنها گفته که من از سیرتا پیاز همه را گفته ام ،
 بیخود انکار نکنید . ضمناً اطلاعاتی را هم که کوزنتسکی ، آن
 مامور اطلاعاتی شوروی هم که به انگلستان پناهنده شد ،
 داشته اند و اینها را در مقابل فاکت گذاشته اند . یا اینکه
 کیانوری با رژیم ساخته و یا با محافل خارجی امپریالیستی قرار و
 مداری داشته که بکلی کلک حزب توده را بکنند . این فرض
 آخری کاملاً امکان پذیر است چون قرائنی هم برای این کار
 در دست است . منظورم ارتباط با خانواده فیروز است .
 ارتباطات مریم فیروز با برادرهایش و با مظفر فیروز همیشه فکر
 مرا مشغول میکرد برای اینکه اینها با مقامات انگلیسی رابطه
 تنگاتنگ دارند و این دیگر رازی نیست که مافاش کرده باشیم
 برای اینکه تمام خانواده فرمانفرما ، از نصرت الدوله گرفته تا
 سرلشگر فیروز و بقیه همه با انگلیس ها مربوط بوده اند . قرینه
 دیگر اینست که من هیچوقت فکر نمی کردم که کیانوری گیر بیفتد ،
 چون تمام وسائل و امکانات را برای فرار در اختیار داشت .
 پاسپورت داشت . پول در اختیارش بود . خودش هم هر وقت
 میخواست میتواندست هم بوسیله پول و هم بوسیله شوروی ها
 از سرحدات رد بشود . لذا اینکه این آدم تا روز آخر رفته در
 يك اطاقی ، در منزل در خترش گرفته خوابیده و آدرس و همسه
 نشانی ها را هم داده و بگراست آمده اند و او را گرفته اند شك
 آوراست و يك قدری آدم را به فکر میاندازد . این البته يك



فرض است. فرض دیگر هم اینست که او با آن کاراکتر و با آن ترسی که داشته سقوط کرد و بعد شروع به اعتراف کرد و اعترافات را بوسعت و در مورد همه گفته که بقیه را هم مجبور به اعتراف بکند. البته ممکن است او را شکنجه هم کرده باشند و شلاق هم زده باشند. در این فرض و منمیتوان فکرا این چیزها شد. چون اینها هر کس را میگریفتند علی الحساب یک کتکی به او میزدند. کیانوری هم آمد می نبود کبسه بماند تا کتکش بزنند. خلاصه من همین فرض را میتوانم بکنم و چیزی دیگر به فکرم نمیرسد که باعث چنین اتفاقی بشود. بهرجهت مسئول اساسی این کار شخص کیانوری است یعنی نمیشود گفت که کیانوری نفهمیده آمد و این حرفها را راجع به شوروی ها گفته است. اینهمه که در حزب راجع به او حرفی نمیزنند شاید دلیلش اینست که شوروی ها نمیخواهند فعلاً اسم او زیاد برده شود برای اینکه ممکن است او اطلاعات دیگری هم داشته که اینها هنوز نمی دانند آنها را هم گفته یانه. چون همه چیز را در تلویزیون پخش نکردند. خود او هم گفت که جزئیات مطالب را، همگسی در تحقیقات گفتم. شاید مقاماتی که از او پشتیبانی میکردند منتظرند ببینند او تا کجا پیش رفته است، اسم آنها را در ده یانه و بعضی چیزها را گفته یانه. باین دلیل است که میگویند فعلاً "مقداری ملاحظه میکنیم. من پیش خود فکر میکنم به حزبی ها هم گفته اند فعلاً" ملاحظه بکنید که اگر چیزهایی را نگفته نرود بگوید. اینها البته همه فرض است و من نمیتوانم بطور قطع روی اینها تکیه کنم. ولی در هر دو حال همان طور که گفتم، مسئول اساسی این شکست، کیانوری است و این شکست بسیار بزرگی است. علت آنهم یکی همان سیاست کذائی در نباله روی کامل از دستورات است که سازمان حزبی را به یک سازمان خبرچینی تبدیل کرد. یکی دیگر هم تابعیت مطلق از سیاست خمینی و خمینیسم است که منجر به این شد که تمام نیروهای چپ و انقلابی را بهم بریزد به طوریکه همین الان کرد ها و همینطور مجاهدین مدعی هستند که عدد زیادی از اینها را حزب لوداده است.



اسما عیل خوئی

سنجش

برای آقای احسان طبری

توفکرمی کنسی

که روزگار

همین گونه

ماندنی ست ؟

توفکرمی کنسی ،

تومی انگاری ،

که آن سرود هزاران چهره

- آن سرودك بی چهره رامی گویم -

کزناى پاوران تو،

یعنی

کزناى سروران تو،

برمی خاست

هنوز نیز

هماره وار و

همانگونه

خواندنی ست ؟



نه !

ای دوست ، دوست دانا ، نه !
ای دشمن توانا ، نه !

وقتی که ما

در سایهٔ فرونشستن شبنم برگل نیزیا هراس نظرمی کردیم ،
تهوزه برد هان باد پیریشان گذاشتی
و بوکشیدی ،

گند آگاه ؛

و سوی سیل را بر ، یاد ر ، این رود دانستی

- پنداشتی -

هماه !

پس ، سوی رود رفتی ؛

و مثل قو

یاغوکی

کآباشناست ،

به هر حال ،

خود را بر آب زدی ؛

وانگاه ،

وقتی جهان و جان جوانمان ،

وقتی زمان و آرمان و ایمانمان

داشت می پژمرد ،

وقتی تمام " باید باشد ها " مان را آب می برد ،

وقتی تمام " خواهد بودن ها " ما

کاهپاره ای شده بود

که قیف ناگهانی ی گرد ای بی امان

سراپایش را



- چون ژاغر گرسنه، یك كركس درشت
که از هوا بر باید تن افتان سینه سرخی تیو خورد ه را -
فرو می خورد :
تو ، دوست ، دوست دانا ،
ای دشمن !
تو ، در جهان پرت و
باروان بی آرم و
آرمان دروغینت ،
وانگونه کز تو برمی آمد وز آئینت ،
خود را به خواب زدی .

گفتی :
- " زینگونه ها نخواهد بود :
یعنی نمیتواند باشد ."
گفتی :
- " تو
(روی به من داشتی .
گفتی : تو) رویا می بینی
یا کابوس -
هرچند
فرقی نمی کند ."

اما
اکنون ببین ، خودت ببین ، که چه ها می بینی .
افسوس !
هرچند
فرقی نمیکند .



Xalvat.com

سیلاب باز خواهد گشت ؛
و هرچه هامان
دیگر بار
آغاز خواهد گشت .
اما تو در کجای زمان ،
در کجای جهان ،
خواهی بود ،
ای قطره بریده از این رود

بیستم شهریور ۶۲ - تهران